



۲۰۲۰/۰۲/۰۹

دوکتور محمد اکبر یوسفی

کیش شخصیت و رد پی فاتحان ویرانگر!

کیش شخصیت و رد پی فاتحان ویرانگر در تاریخ، در منابع بی شمار تشریح و توضیح شده است. نسل با سنین نزدیک و یا بالا تر از سن نویسنده، بیشتر با اسمای "موسیلینی"، "هیتلر"، "ماؤ"، "کیم ایلسونگ"، "چاوجیسکو"، "مینگیستو" و "دوالیر" و غیره آشنا اند. این همه "دیکتاتورهای" اند که در عین حال "کیش شخصیت" را هم متباز می ساخته اند. "قبل از اینکه مختصراً نمونه های محدودی از آن یادآوری گردد، لازم است به این واقعیت هم آشنا باشیم که در حال حاضر، بحران افغانستان، در نتیجه تسلط حلقات و محافل قدرت طلب، زور گوی سلاح بدست، در

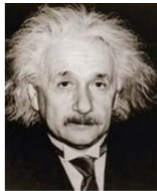


عمق و وسعت کسب شدت نموده است. "شوونیزم" نژادی و "مذهبی"، با "نسب گرایی" در تحت کنترل و تسلط کامل "بنیادگرایان"، "راسیست ها" و "جنگ سالاران"، قرار گرفته است. آنها همه نورم های اخلاقی و کلتور سیاسی را هم لگد مال نموده اند، فرصت های "آزادی بیان" و امکان آموزش "آزاد" را هم چنان در امواج غضب آنها غرق می کنند. افشای ضروری این حلقات درین مقاله گنجایش نداشته و هدف اصلی نویسنده را هم تشکیل نمی دهد. همین لحظه، تأکیدات "ایمانویل کانت" در رابطه با "روشنگری" در حافظه نویسنده بیدار شده، که با صدای زمزمه مانند در گوش او طنین انداز می گردد. او گفته است: "جرات داشته باش، تا فهم خودت را در خدمت ات، قرار دهی".

فیلسوف نامدار "آلمانی"، که در رابطه با اساسات علوم اجتماعی و نظام حقوقی - سیاسی جهان ما، آگاهی های ارزشمندی را به میراث گذاشته است، "سیاست را با سرنوشت بشر جوش خورده" تعریف کرده است، تأکید می ورزیده است، که: «حق هیچگاه نباید، با سیاست وفق داده شود، اما سیاست باید هر زمان بر حق عیار گردد.» از دید او "سیاست حقیقی بر شرایطی منحصر شناخته می شود، که با حقوق عامه مطابقت داشته باشد." و در عین حال توضیح می نموده است، که: "سیاست حقیقی نمی تواند هیچ قدمی را بردارد، بدون اینکه قبلاً به اخلاق و سیرت توجه شده باشد." در کشور ما از دیر زمانی است، که مردم ما از تطبیق چنین شاخص ها، و چنین معیار ها از جانب صاحبان قدرت و سیاستمداران مسلط در کشور آنها، محروم اند. برخلاف "حق زور" به جای "زور حق" مسلط است.

در حالی که هستی و وجود انسان، به هر رنگ و شکلی که خلق شده باشد و پیرو هر دین و مذهبی که باشد و یا پیرو دین و مذهب هم نباشد، با هر انسان دیگر صاحب جاه، شان و مقام انسانی مساوی شناخته می شود و این جاه، شان و مقام هر انسان از تعرض مصوون و غضب نکردنی است. این جاه و شان و مقام انسان اگر صحتمند است و یا معلول، اگر «نا بینا» است و

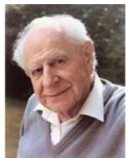
یا بینا، اگر «لنگ» است و یا «سالم» همه و همه دارای مقام مساوی اند. معلولیت جسمی و ضعف فیزیکی و حتی «روانی» از «عزت انسانی» او نمی‌کاهد. اما وقتی انسان در حیات اجتماعی سهم می‌گیرد، بر طبق استعداد و رویه و کردار و دست آورد های مادی و معنوی برای جامعه انسانی از خود، آثار به میراث می‌ماند، در اذهان مردم و بخصوص در اذهان کسانی که از دست آورد او مطلع شده و سودمند می‌گردند، نزد آن اشخاص، ممکن نسبت به او خوشبینی ایجاد گردد. ممکن است، علاوه از اینکه در زندگی خود از گفتار و کردار او بحیث سرمشق، استفاده کنند، برای آن انسان مورد نظر، ممکن شخصیت خاصی را



(«البرت اینشتاین»)

هم تعریف کنند و برسمیت شناسند، و در حافظه هم بسپارد. «البرت اینشتاین» تأکید می‌ورزیده است که: " شخصیت با کلمات زیبا تشکیل نمی‌شود، بلکه در نتیجه کار و دست آورد خودی، شکل می‌یابد." دست آورد هر شخص، محصول کار خود همان شخص است، هیچ‌کسی دیگر بر آن حق ندارد. اگر شخص دیگر خودش را با محصول کار دیگران «مفتخر» می‌داند، هیچ‌کس هم مانع حرف او شده نمی‌تواند. اینکه خواهد توانست، با اظهار «افتخار» از نام و نشان دیگران، از اجتماع، امتیاز برای خود کمائی کند، می‌گذاریم به تلاش های

خودش. در قدم اول خدمت خوانندگان محترم درین مطلب کوتاه، به عرض می‌رسد که این نویسنده، چه تعریفی را در رابطه با کیش "شخصیت" مناسب می‌داند. مطابق برداشت عموم انسان های معمولی به وضعیتی اطلاق می‌گردد که:



(«کارل پوپر»)

"ستایش و پرستش بی اندازه و قاعدتاً تجلیل و تکریم، از شخص زنده صورت گیرد، که - یک مقام را غصب نموده و یا حقیقتاً - نقش سرمشق را داراست. این پدیده در تمام بخش های اجتماعی ظاهر می‌گردد، خیلی زیاد در سیاست، صنعت سرگرمی و پذیرائی، ورزش و کلتور به مشاهده می‌رسد." (ویکیپدیا)

لطفاً به این چند تصویر و اشارات مربوط به این تصاویر توجه کنید. نام "ستالین" و نقش او اقلأ در "جنگ دوم جهانی" که در رأس رهبری یک کشور "بزرگ" قرار داشته است، آشناست. صرفنظر از اینکه مجسمات بی شمار او و چاپ "تکت های پستی" و سایر یادگار ها، در دیگر کشور ها هم، به نام او مانده است. حال قضاوت کنید، که آیا این جمله: **"رهبر و معلم بشریت در مبارزه برای دیموکراسی و سوسیالیزم"** با موقف و کارکرد های انجام شده



(«جوسیف. و. ستالین»)
(«تصویر ماوتسیدون در در "رهبر و معلم بشریت در مبارزه دخول به شهر ممنوعه" برای دیموکراسی و سوسیالیزم»)

او مطابقت دارد؟ منابع نشراتی حتی از قتل صدها هزار انسان به شمول "کمونیست" و "غیر کمونیست" و غیره افسران و سیاسیون، در جنگل ها، منجمله در جنگل های "پولند"، حکایت شده است. حال به این اظهار یک فیلسوف معروف (متوفی)، "کارل رایموند پوپر"، نویسنده آثار مهم در باره "فلسفه سیاسی - اجتماعی" و بخصوص اثر معروف و ارزشمند او در تحت عنوان: **"جامعه باز و دشمنان او"**، توجه کنید، که خود به زبان خود حکایت می‌کند. او در سنین نو جوانی یک مدتی "کمونیست" بوده است. وقتی متوجه

می‌شود، که یک "انسان حق دارد، زندگی خود را برای یک هدف، به خطر مواجه سازد، اما نه زندگی دیگران را"،



(«جمهوری دیموکراتیک آلمان») («ده سالگی جمهوری دیموکراتیک آلمان»)

از آنوقت ببعد در سن ۱۷ سالگی راه خود را در اندیشه و عمل، از اهداف "انقلابی کمونیست ها" جدا می‌سازد، اما با حلقاتی که از آنها، به عنوان "سوسیالیست"، یاد نموده است، آشنا بوده و روابط خود را با آنها حفظ می‌کند. "کارل رایموند پوپر" در مقدمه جلد اول کتابش می‌نویسد: اثر من **"... در سال ۱۹۴۵م زمانی**

منتشر شد که جنگ در اروپا به انجام رسیده بود. اما زمانی آنرا نوشتم، که شدت جنگ حکمفرما بود. تندیس آن علیه: نازیسم و کمونیسم، علیه «هیتلر» و «ستالین» بوده است، که قبلاً در «پکت - هیتلر - ستالین» در سال

۱۹۳۹م متحد یکدیگر بوده اند. از نام هر دو چنان تفرز داشتیم، که نمی خواستیم در کتابم، از آنها نام بگیرم. مگر ستالین در جامعه "شوروی" و در "جهان" هوادار کم داشت؟ آیا هواداران او، قادر بوده اند که ازین موقف و یا "صفات فوق" که در پایان تصویر نوشته شده است، دفاع کنند؟ مبارزه او را برای رژیمی که هواداران او از "دیموکراتی و سوسیالیزم" یاد کرده اند، "پوپر"، «دیکتاتوری» و «توتالیتیر» تعریف می کند. این ارزیابی در باره شخص "ستالین"، با پدیده ملت و یا قوم او که بدان منسوب بوده است، هیچ ربطی ندارد. بناء" او ممکن در همه جا "هوادار" و "مخالف" هم داشته بوده باشد. حتی دخترش در زمان حاکمیت او کشور را ترک کرد. با اعمال "مثبت"



Vater und Tochter, 1935
("پدر و دختر"، ۱۹۳۵ م)

و "منفی" "ستالین" هیچ فرد دیگر نمی تواند "تقدیر" و یا "تحقیر" شود، مگر اینکه بشکل گروهی و بطور "شعوری" از راه و روش او پیروی شده باشد، نه اینکه با طرز تفکر او موافق بوده باشند. هیچ انسان نمی تواند محکوم به "جرم" شناخته شود، که در باره یک موضوع "فکر" می نموده است و نیت برای انجام کدام کاری داشته است، که احتمالاً در قانون مجاز نبوده است، بلکه زمانی محکوم شده می تواند، که به علت ارتکاب به عمل جرمی، بر طبق اسناد مجرم

شناخته شده باشد. به عبارت دیگر، در مورد، عمل "جرمی" زمانی قضاوت صورت گرفته می تواند که شخص در قید زمان و مکان عمل مشخص "جرمی" را انجام داده باشد و محکمه هم بر مبنای اصول، در رابطه با عمل او، "حکم" صادر کرده باشد که تمام مراحل اعتراض حقوقی هم سپری شده باشد.

هر عمل خوب و بد را تأریخ، به نام آن مجری ثبت می کند. می شود که حتی در رابطه با "کیش شخصیت ستالین" بطور مثال، در قطار اعضای فامیل او، کسی وجود داشته بوده باشد، که با نظر "پوپر" هم چنان موافق بوده باشد. بر یک مفهوم دیگر، در پایان تصویر، هم چنان توجه کنید که هوادارانش، از او به عنوان "رهبر و معلم بشریت..." یاد



("ایریک هوبسباوم")

کرده اند. درین رابطه هم چنان توجه کنید که "ایریک هوبسباوم"، "فیلسوف، مؤرخ و دانشمند علوم اجتماعی"، "مارکسیست معروف" انگلیسی، در کتابش، تحت عنوان: "ملت ها و ملت گرانی"، در رابطه با سویه علمی او و هم چنان، اثر منتشر شده او را چگونه ارزیابی کرده است. او قبلاً در مقدمه می گوید:

"... یک ناسیونالیزم "ایتنی و / یا لسانی، به عنوان یک پروگرام عمومی عملی نیست، برای پروگرام سیاسی و خود در رابطه با مسائل « ایتنی » و لسانی جهان، که در آغاز قرن بیست نا مرتبط است، و به احتمال قوی عواقب ناگواری داراست، اگر در عمل تلاش صورت گیرد، که آنرا پیاده کنند... " متعاقباً بعد از اینکه اسمای مؤلفین متعدد را که در باره "ناسیونالیزم" می نویسد، از "ستالین" نیز نام می برد که اثر او را به عنوان: "مارکسیزم و مسئله ملی" یاد می کند. او تذکر می دهد، که نه خیلی زیاد به سبب متواضع بودن و قانع بودن او، و اگر هم چنین نه اینکه کاملاً بی مفهوم بودن آن در نظر باشد، بلکه کم مستقلانه - به ارتباط دستاورد روشنفکری، بلکه به سبب نفوذ بعدی سیاسی آنست". اقل ازین اظهارات نا چیز، به عنوان "مشت نمونه خروار"، ثابت است، که سنایش بی حد صورت گرفته است.

حال بر می گردیم، به نقل قول "رئیس جمهور افغانستان" داکتر محمد اشرف غنی، که از کدام منبع چاپی، در مورد ویرانی "سیستم آبیاری نیمروز و فراه"، توسط "تیمور لنگ" یاد کرده اند. عکس العمل غیر منطقی که از جانب، حلقات معین، بخصوص در تحت نام "ترک تبار ها" نشان داده شده است، بر خلاف ادعای آنان که گویا، "توهین" به "امیر کبیر" شده است، حقیقت غیر از آنست. هدف این نویسنده این نیست، که از "رئیس جمهور" دفاع کند. از جانب

دیگر، این بیانیۀ رئیس جمهور را به هیچ صورت، به عنوان یک موضعگیری رسمی "دولت جمهوری اسلامی افغانستان" نمی شناسد. زیرا در محفل، ایشان به "حیث لکچر" دهنده، حق داشته اند، خواندنی های خود ایشانرا با ذکر منبع، به آن "آدرس" ذکر شده و به نام "یاد شده" ذکر کنند. این چنین اطلاعیه، موضعگیری و ارزیابی خود ایشان نه، بلکه تذکری بوده است، که از حوادث تاریخی "بیان شده است. ایشان خود جواب ارائه کرده اند. اما به حیث یک شخصیت، با نام "داکتر اشرف غنی" که این نویسنده هم چنان اقلأً بیش از چهار دهه، با اسم ایشان آشنائی داشته، اما هیچوقت از نزدیک ندیده است، می تواند درک نماید، که وقتی اطلاعیه تاریخی" و یا دیگر موضوعات از یک منبع چاپی ذکر می شود، باید هر حادثه با همان نام که در منبع یاد شده است، یاد شود. نویسنده با مسائل پروتوکولی سروکار ندارد. اینجا به "ذهنیت" هم ربطی ندارد. جناب رئیس جمهور کدام موضعگیری دولتی را بیان نکرده اند. از جانب دیگر طوری که در آغاز گفته شد، آنچه که به شان و مقام انسان مربوط است، اولاً این نوع مقام و قار یک انسان در بدن سالم و یا یک انسان معلول متولد شده و یا بعداً معلول شده فرق ندارد. اینجانب را بر آن داشت، تا این چند "فکت" را به عنوان شخصی که به مطالعه کتب و موضوعات مختلف، اجتماعی، علاقمند است، بیان دارم.

(از منابع "انترنت" در تحت نام "تیمور" جستجو شد. چهره ها و القاب مختلف دیده شد. در باره "معرفی" احتیاجی



Timur ibn Taragha Barlas, auch bekannt unter dem Namen Tamerlan (Gesichtskonstruktion von Michail Gerasimow)

احساس نمی شود که در مورد حتماً از کدام "ترک تبار" پرسیده شود و از آنها، اجازه خواسته شود، که آیا اجازه خواندن این و یا آن مطلب را در باره "قبیله" آنها، می دهند و یا نه؟ در پای تصویر: «**تیمور این تراغای برلاس**»، که هم چنان تحت نام "تامرلان" معروف است. ساختمان چهره توسط "گراسیموف"

این نویسنده سلسله، مقالات تحقیقاتی، در رابطه با اندیشه های «ملی» و گنجینه های «کلتوری»، «ایتنی های» متعدد، بدست نشر سپرده است. حال وقتی از زبان افراد معین شنیده می شود، که به «ترک تباری»

افتخار می کنند، این نویسنده، برین افکار تبصره ندارد. وقتی از نقش آنان در توسعه "اسلام" حرف می زنند، هم چنان موضوع بحث این نویسنده بوده نمی تواند. اگر خود از آثار باستانی نام می برند که از "شاهان ترک تبار" به میراث مانده باشد، این نویسنده هم اگر خوب باشد، مانند خودش، بدیده قدر می نگرد. اما خود هم چشم و عقل دارد، آثار تاریخی را با چنان هدف نمی خواند، که فقط کار کدام "ایتنی" خاص باشد، بلکه هدف از خلاقیت کاری انسان است. اگر کدام "ویرانی" هم صورت گرفته

Bilder von Timur Lenk



Weitere Bilder anzeigen von Timur Lenk

Bilder von Timur LANG



باشد، تا جائی که ممکن باشد، می خواهد بداند، که انسان ها، با آن تخریبات و ضایعات تاجه اندازه، متضرر شده باشند. تخریب ضایعه است. بخصوص وقتی دوباره اعمار شده نتواند. این هم مهم نیست که چه کسی تخریب کرده است، بلکه چرا، چگونه و در چه مرحله برای چه هدف تخریب شده است. در عین حال این نویسنده، به نمایندگی از هیچ "تبار" برای خود حق نمی دهد که ادعای تلافی آن خسارات را از بازماندگان آن "تبارها" بزبان آورد.

با شنیدن بیانات رهبران "جنبش ملی اسلامی"، شخصاً متأثر شدم که بعضاً از جمله فعالین آنها، یک زمان افرادی را می شنیدیم، که با بخشی از تفکر سیاسی آنها، انسان می توانست، به حیث "دیموکرات" موافق باشد. این نویسنده با تقاضا های آنها، که از دولت دارند، کاری ندارد. اگر آنها فکر می کنند که انسان در تمام عمرش، فقط کتب مکتب را خواهد خواند، اشتباه می کنند. وقتی در باره آنچه "شاهان" ترک تبار در جهان از خود آثار خوب به جای مانده اند، هیچکس با حقارت نمی بیند. اما یک آبادی که مثبت است و قابل تحسین بوده می تواند، تخریب یک گنجینه و میراث بشریت، می تواند جرم شناخته شود و به عنوان یک "لکه" به نام آن شخص و یا آن مرحله حاکمیت سیاسی و یک عمل نا شایسته در تاریخ بماند، که هیچگاه تلافی پذیر هم نخواهد بود. هر انسان باید، با یک ضایعه ای که هر قدر تلخ است، زندگی کرده بتواند. این اشتباه یک فرد و یک نظام، نمی تواند بر شانه دیگران و یا یک "تبار" بار شود. ضرر را همه می بینند. این تبار هم نمی تواند، اسناد تاریخ را به اصطلاح "پنسل پاک" بزند و طبق دلخواه تغییر دهد. اصلاً به غیر از "راسیست ها"، دیگر هیچ کسی با چنین یک ارتباط فکر نمی کند. هیچ "تباری" نباید عادت کند



که در "گذشته" زندگی کند. افتخار هر "دست آورد" ممکن از آن کسی باشد، که زحمت کشیده، وقت زندگی خودش را برای رسیدن به هدف گذرانده باشد. دیگران اگر افتخار می کنند، کسی جلو "افتخار" و احساس کسی را، گرفته نمی تواند. اما هیچ افتخار، بر دیگران جبری هم تحمیل شده نمی تواند. به همین دلیل است، که این نویسنده تأکید می ورزد که گنجینه های کلتوری، یک سیستم "باز است" و بر

سیستم باز نمی توان "دولت" ساخت. بدین معنی، که استفاده از گنجینه کلتور، "جبری" تحمیل کردن، مصلحت بوده نمی تواند. در خاتمه، دو نقل را بالترتیب از "بریتولت بریشت" و از خانم "ماری فُن ایبئر - ایشنیخ" بیان می داریم.



"بریتولت بریشت" می گوید: **"کسی که حقیقت را نمی فهمد، فقط نادان و احمق است. اما کسی که آنرا می داند و آنرا دروغ می نامد، او یک جنایتکار است."**

"ماری فُن ایبئر - ایشنیخ": «ما حقیقت را جست جو می کنیم، لیکن می خواهیم فقط در آنجا بیایم، که برای ما دوست داشتنی و محبوب است.»

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

کیش شخصیت و رد پی فاتحان ویرانگر!